



زمستان شکل شادی است

خیلی‌ها را دیده‌ام که منتظر برف بوده‌اند. برف برای آن‌ها شکلی از هدیه‌ای آسمانی است. وقتی می‌بارد انگار جهان را در حالتی از کودکی فرو می‌برد.

برای تولد پیامبر مهربانی که این روزها به دنیا می‌آید
زمستان شکل شادی است

خیلی‌ها را دیده‌am که منتظر برف بوده‌shy&اند. برف برای آن‌ها شکلی از هدیه‌ای آسمانی است. وقتی می‌بارد انگار جهان را در حالتی از کودکی فرو می‌برد. تصور فرشته‌هایی که دانه‌های برف را در دست گرفته‌اند و پایین می‌آورند معرکه است.

باریدن برف خیلی‌ها را شاد می‌کند. حتی باعث می‌shy&شود به یاد دخترکان کبریت فروش هم بیفتیم که در روزهای دیگر سال معمولاً کمتر یادشان هستیم.

برف چیزی از آسمان در خود دارد. برای همین هم رازآلود است. بخش دیگری از رازش هم به سپیدی مربوط می‌شود و این که سپید است و سپید می‌کند و از همه مهم‌shy&تر این که می‌نشیند. یعنی سپیدی‌پوش می‌کند و یک پتوی بزرگ عجیب سحرآمیز روی زمین می‌اندازد. پتویی که دانه‌ها در بهار از زیر آن سبز می‌شوند.

خیلی‌ها را دیده‌am که منتظر برف بوده‌shy&اند. آن‌ها وقتی که بدون چتر یا با چترهای قرمز در زیر برف راه می‌روند بسیار معصومند. بچه گربه‌ها از کنار پیاده‌shy&رو می‌روند و در حالی که دارند برای قلبشان دعای کوچکی می‌خوانند، از وسط برف‌shy&ها، از زیر برف رد می‌شوند. برف بر شانه‌shy&ی آن‌ها می‌نشیند. آن‌ها شبیه آدم‌برفی می‌شوند. نه شبیه. کمی که در برف می‌مانند اصلاً خود آدم‌برفی می‌shy&شوند و دعاهايشان در دهانشان گرم می‌ماند. دعاهاى آن‌ها شبیه کودکی است. مثل خودشان!

خیلی‌ها را دیده‌am که منتظر برف بوده‌shy&اند. کسانی که تولد پیامبری سپیدرنگ و بسیار مهربان را جشن می‌گیرند. پیامبری شبیه کودکی که وقتی راه می‌shy&رود زیبایی‌ها را می‌بیند. صورتش عین زیبایی است و نامش در قرآن آمده است. به قول «سهراب» روی زیبا دو برابر شده است.

در قرآن سوره‌ای هم به نام مادرش هست که از زیباترین سوره‌هاست. وقتی این سوره را می‌خوانی انگار کن که قلبت سپید می‌شود، مثل خود برف. انگار کن که در قلبت برف باریده باشد، اما نه تمام شب و نه در سرما. برف صبح‌گاهی با آفتاب کج که از ابتدا می‌تابد و تمام نیمکت‌shy&ها را گرم و خشک نگه می‌دارد.

در این فصل، در میان این همه سپیدی پیامبری به دنیا می‌آید، پیامبری با کودکی‌shy&ای بسیار عجیب و به اندازه‌shy&ی بارش برف، معصوم! وقتی به دنیا آمده کلمات در دهان او بوده‌اند و در آغاز اصلاً کلمه بوده است. پیامبری که به رنگ ساحل است. با آرامشی ابدی و سرودی بر لب دارد که سرود دوست داشتن است. خیلی‌shy&ها را دیده‌am که سرود دوست داشتن را از او یاد گرفته و آن را برای جهان خوانده‌اند. سرودی که نور از آن رد می‌شود و بسیار شبیه زمستان‌های کودکی است.

خیلی‌ها را دیده‌am که منتظر برف بوده‌shy&اند. آن‌ها تا برف بیاید به جاده می‌زنند. آن‌ها عاشق منظره‌ها هستند. خداوند در منظره‌هاست. تصویر خداوند در منظره‌ها تجلی می‌کند. و وقتی بر کوه‌shy&ها برف می‌بارد و آفتاب کج بر آن می‌تابد تصویر زیبای خدا بر برف‌shy&ها هم می‌تابد و به ما نگاه می‌کند که داریم از جاده رد می‌شویم و خوشحالیم.

او همیشه دارد به ما نگاه می‌کند. من وقتی که برف می‌آید بیش‌تر به یاد نگاهش می‌افتم. مثل نگاه کردن در آینه می‌ماند نگاه کردن

به برف. مثل دیدن چشم‌هایی می‌ماند که همه چیز در آن‌هاست، فکرهای روزمره، رنج‌های گذشته و نگرانی‌های آینده. اگر به جاده زده‌ای به برف‌هایی که بر شانه‌ی کوه‌ها نشسته خیره شو و خداوند را صدا کن که به تو خیره شده است.

از او بخواه با تو مهربان بماند و صدای تو را بشنود. از او بخواه همیشه چیزی از برف را به سوی تو بفرستد که برف فراوانی کودکی است و کودکی شکل آرامش‌بخشی از معصومیت است. وقتی که کودکی زبان باز می‌کند و می‌گوید برف، دارد خداوند را به نام آفریده‌اش صدا می‌زند و تو این را فراموش نکرده‌ای؛ ای.

خیلی‌shy&ها را دیده‌shy&ام که منتظر برف بوده‌اند. خیلی‌ها را دیده‌ام مثل خودم، در انتظار، پشت پنجره‌ای که از آن تنها شانه‌ی کوه‌ها پیداست.